

بررسی ساختار جمله عربی با تکیه بر دو روش توصیفی و گشتاری

دکتر مهین حاجی زاده^۱

چکیده

زبان عربی به عنوان شاخه‌ای از زبانهای سامی، نوعی نظام وزنی (متریک) است که با زبانهای هموندی هند و اروپایی متفاوت به نظر می‌رسد. نحویان قدیم و جدید، اصول و معیارهایی درباره جمله در زبان عربی ارائه کرده‌اند. برخی معاصران کوشیده‌اند جایگزین‌های نظری و کاربردی برای اصول نحویان قدیم عرب در بررسی جملات اسمیه و فعلیه قرار دهند. این نوشتار تلاشهای زبان‌شناسان معاصر عرب را در توصیف ساختار و شکل‌گیری جمله عربی با دو روش توصیفی و زایشی - گشتاری بررسی می‌کند و بر آن است تا جایگاه زبان عربی در میان مطالعات زبان‌شناسی معاصر شناخته شود. از آنجا که بررسی الگوهای مطالعه زبان عربی از منظر زبان‌شناسی جدید هنوز در آغاز راه قرار دارد، بهتر است پژوهشگر در توصیف زبان عربی، میان دو رویکرد قدیم و جدید حرکت کند.

واژه‌های کلیدی: جمله عربی، نحو سنتی، روش توصیفی، روش گشتاری، زبان‌شناسی.

مقدمه

در زبان‌شناسی نوین، جمله به عنوان اساس هر پژوهش نحوی قرار می‌گیرد. نحویان نیز

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی - دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

در روزگار پیشین به جمله توجه زیادی داشته‌اند. نحویان از قرن دوم هجری به بعد شیوه‌ها و اسالیب ساخت جمله و نیز معیارهای تشکیل و ترسیم ساختار نحوی-معنایی را بررسی کرده‌اند. آنان کوشیدند میان پدیده‌های خاص نظام جمله و ضوابطی که بر آن حاکم است، مثل حذف، اضافه، تقدیم، تأخیر و... ارتباط برقرار کنند.

دستوریان معاصر نیز بحث درباره جمله را ادامه داده‌اند. پژوهش‌های آنان در بررسی ساختار و نظام جمله، علی‌رغم تفاوت دیدگاهها و رویکردهایشان، نوعی تلاش برای مطالعه علمی زبان محسوب می‌شود. اگرچه مطالعات جدید نحوی در ابزارهای روش‌شناختی و اصول نظری با هم متفاوتند. اکثر پژوهشگران و زبان‌شناسان جدید در این خصوص اتفاق نظر دارند که نحو زبان عربی به توصیف جدید و بازنگری نیازمند است. زبان‌شناسان عموماً خواهان روان‌سازی نحو هستند و به رهایی از سیطره روش فلسفی بر مطالعات نحوی فرا می‌خوانند. با وجود این اگر چه تلاشهای زبان‌شناسان معاصر در هدایت پژوهشهای زبانی نوین عربی نقشی عمده داشته است، هنوز جایگزینی برای نحو قدیم عربی فراهم نیامده است.

بیشتر مطالعات مدعیان جنبش اصلاح و تجدید نحو بر جنبه‌های آموزشی-کاربردی تمرکز داشته و به جنبه نظری و روش‌شناختی توجه چندانی نشده است؛ لذا به نظر می‌رسد دستوریان جدید عرب نتوانسته‌اند الگوهایی جدید مبتنی بر مطالعات نوین، جایگزین الگوهای سنتی کنند. بلکه غالب آنان گاه ناچار شده‌اند در همان راستای نحو سنتی گام بردارند.

در این پژوهش به برخی از این گونه مطالعات و دیدگاههای صاحبان آنها در خصوص جمله عربی پرداخته می‌شود و تلاش می‌شود این آرا و دیدگاهها نقد و بررسی شود و دیدگاههای مخالف و موافق آن بیان شود. از سوی این پژوهش در صدد پاسخگویی به سؤالات زیر است:

- زبان عربی در میان مطالعات زبان‌شناسی نوین چه جایگاهی دارد؟

- آیا الگوهایی جدید مبتنی بر مطالعات نوین، جایگزین الگوهای سنتی نحو عربی

شده است یا خیر؟

- کدامیک از روشهای معروف در زبان‌شناسی نوین بیشتر برای توصیف و تحلیل جمله در زبان عربی کارآمد است؟
 - آیا می‌توان نظریهٔ زایشی - گشتاری چامسکی را (که مدعی جهانی بودن آن است) در مورد زبان عربی نیز به کار برد و ساختار جملهٔ عربی را بر اساس آن تحلیل کرد؟

تعریف جمله

تعریف جمله به سبب تعدد معیارهایی که از قدیم تا به امروز به آنها استناد می‌شود، متفاوت است، به گونه‌ای که تعدد تعاریف، دستیابی به تعریفی همه پسند را عملاً با مشکل مواجه می‌کند.^۱ از جمله معیارهایی که در تعریف جمله لحاظ شده است می‌توان به معیار شکل (ساختار ظاهری)، معنا، اسناد، استقلال تام، رویکرد خطی و یا رویکرد آهنگی^۲ اشاره کرد.

به طور کلی مهمترین دیدگاههای مشهود در تعیین مفهوم جمله را می‌توان در سه رویکرد زیر خلاصه کرد (بلحیب، ص ۲):

- الف) رویکرد معنایی: در این رویکرد، جمله بیانگر معنای مفرد تام است.
 ب) رویکرد خطی: جمله، مجموعه‌ای از کلمات است که به واسطهٔ نقطه‌ای واحد از دیگر کلمات جدا می‌شود.
 ج) رویکرد اسنادی: جمله مشتمل بر مسند و مسندالیه است.

۱- برای مطالعهٔ برخی از این تعاریف رجوع کنید به: نجله، مدخل فی دراسة الجملة العربیة، صص ۲۲-۱۱.
 ۲- رویکرد خطی: رویکردی است که برای اهداف آموزشی در تعریف جمله به آن متوسل می‌شوند و آن عبارت است از مجموعه‌ای از کلمات که با یک نقطه، از دیگر مجموعه کلمات جدا می‌شود. رویکرد آهنگی: رویکردی است که به خط آهنگی تکیه می‌کند که با تلفظ همراه است و آغاز جمله را با آهنگ بالا (آهنگ فرازین) و پایان آن را با آهنگ پایین (فرودین) مشخص می‌سازد. از کتاب: المناوش، ملاحظات بشأن دراسة ترکیب الجملة فی اللغة العربیة، ص ۲۲۵.

با مراجعه به کتابهای نحویان قدیم عرب می‌توان دید که معمولاً هر جا که آنان واژه «کلام» را آورده‌اند، مرادشان جمله بوده است. البته عده‌ای نیز میان کلام و جمله تفاوت قائل شده‌اند (ر. ک. عبداللطیف، صص ۲۲-۱۸؛ نحلہ، صص ۲۱-۱۹). با مطالعه این تعاریف که از گذشته تا به امروز در خصوص جمله ارائه شده، می‌توان این بناور را بیان کرد که «شاید تعریف جمله بر اساس معیار اسناد چه بسا بتواند ما را از بسیاری از آشفتگیها برهاند و به جمله صورتی روشن دهد که تحلیل ترکیبها و توصیف آنها به صورتی ساده امکان پذیر گردد» (خلیل حلمی، ص ۷۶).

معیار اسناد، مینا و اساسی است که بیشتر نحویان قدیم تعاریفشان را از جمله بر آن بنا نهاده‌اند؛ بنابراین به مسند و مسندالیه به عنوان «عمود جمله» می‌نگریسته‌اند و اصطلاح «عمده» را به آن اطلاق می‌کردند. در این خصوص سبویه می‌گوید «الكتاب، (۲۳۱): «هذا باب المسند و المسندالیه و هما ما لا یفنی واحد منهما عن الآخر و لا یجد المتکلم منه بدأ. فمن ذلك الاسم المبتدا و المبنى علیه و هو قولک: عبدالله أخوک، و هذا أخوک، و مثل ذلك: یذهب عبدالله...».

به نظر می‌رسد، در تعریف جمله در نحو سنی غرب، معیار «معنا» حاکم بوده است و در تعریف جمله گفته‌اند: «مجموعه‌ای از کلمات است که اندیشه‌ای کامل را بیان می‌کند» (نحلہ، ص ۱۲).

از جانب دیگر، با مراجعه به مفهوم جمله نزد ساخت‌گرایانی نظیر بلومفیلد ملاحظه می‌شود که او در تعریف جمله به مفهوم «استقلال» توجهی خاص دارد. بلومفیلد ظاهراً در صدد است تا معیار «معنی» را در تعریف جمله کنار بگذارد. او جمله را اینگونه تعریف می‌کند (زبان، ص ۱۹۳): «جمله صورت زبانی مستقلی است که کارکردش را بدون وابستگی به صورت زبانی بزرگتر ایفا می‌کند».

علی‌رغم اینکه ساخت‌گرایان به «شکل» اهمیت بیشتری داده‌اند و جمله را بر اساس آن تعریف کرده‌اند، آنان هنگام تعریف جمله، به مفهوم اسناد هم مراجعه نموده‌اند؛ به عنوان مثال ساخت‌گرایان نحوی عرب به هنگام تحلیل جمله‌ای (آیه‌ای) چون **لَا مَنَّةَ** **مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ** (بقره، ۲۲۱)، به سازه‌های پیاپی توجه کرده، آن را به دو سازه تقسیم

می‌کنند: ۱- لأمة مومنة ۲- خیر من مشرکة. این مسأله حاکی از آن است که آنان اگرچه در ظاهر، معنا را کنار گذاشته‌اند، عملاً نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند (الشوش، ص ۲۴۶). اما جمله نزد گشتارگرایان ارتباطی است که به طور خاص میان تجلی آوایی و میان نوعی معین از ساختار انتزاعی که ژرف ساخت نامیده می‌شود، به وجود می‌آید (ممان، ص ۲۳۷). بر این اساس، جمله در دیدگاه گشتارگرایان در نتیجه تفاعل میان دو بخش روساخت و ژرف ساخت و به دور از ابعاد خارجی که جمله را در بردارد، به وجود می‌آید. اما ابعادی که مطلق نظر نقش‌گرایان است از طریق سه ساختار اسنادی، نقشی و سازه‌ای تعریف می‌شود (ممان، ص ۲۳۸).

در میان زبان‌شناسان معاصر عرب، عده‌ای معیار «مفیدیت معنا» را در تعیین مفهوم جمله شرط دانسته‌اند و جمله را چنین تعریف کرده‌اند (أیس، صص ۲۷۷-۲۷۶): «أنها أقل قدر من الكلام يفيد السامع معنى مستقلاً بنفسه سواء تركب هذا القدر من كلمة واحدة أو أكثر» یا «كل كلام مستقل بنفسه و يؤدي معنى متكاملًا» (عبداللطیف، ص ۷۵؛ عده‌ای نیز در صدد برآمده‌اند (ر. ک: السمرائی، ص ۲۰۱؛ مخزومی، فی النحو...: نقد و توجیه، ص ۳۱؛ مخزومی، فی النحو...: قواعد و تطبیق، ص ۸۴) تا همانند قدما، اسناد را شرط ضروری در تعریف و توصیف جمله به شمار آورند؛ عده‌ای نیز اندیشه اسناد را در برخی جملات شرط دانسته و جملاتی نظیر جمله ندائیه، جمله تعجیبیه و جمله نعم و بنس و... را غیر اسنادی نامیده‌اند (أیوب، ص ۱۲۹).

انواع جمله نزد نحویان قدیم عرب

غالب نحویان قدیم، جمله را به دو بخش اسمیه و فعلیه تقسیم کرده‌اند و اتفاق نظر دارند که جمله عربی یا از دو اسم یا یک فعل و یک اسم تشکیل شده که باید بین آنها رابطه اسنادی برقرار باشد. این تقسیم بندی غالباً بر اساس ساخت یا بنای صرفی واژه-

۱- سامرائی در خصوص تمسک به معیار اسناد در تعریف جمله می‌گوید: «ما در مطالعاتمان در خصوص جمله از چارچوب اسناد خارج نخواهیم شد و جمله چه اسمیه و چه فعلیه، مسأله‌ای اسنادی است.»

ای که جمله با آن آغاز شده، صورت گرفته است. زمخشری در *المفصل* جمله را به چهار دسته تقسیم می‌کند: فعلیه، اسمیه، شرطیه و ظرفیه. در حالی که ابن یعیش، شارح کتاب *المفصل* از این تقسیم بندی انتقاد می‌کند و آن را تقسیمی لفظی می‌داند و معتقد است که تقسیم بندی جمله نباید فقط بر اساس شکل و ساختار باشد، وی می‌نویسد (*شرح المفصل*، ۸۸۱): «جمله در حقیقت دو نوع است: فعلیه و اسمیه؛ زیرا جمله شرطیه در حقیقت مرکب است از دو جمله فعلیه: شرط (فعل و فاعل) و جزا (فعل و فاعل) و ظرف در واقع متعلق به خبری است که تقدیر آن استقرار است و نیز مرکب از فعل و فاعل است».

این هشام جمله را از حیث ساخت به سه دسته تقسیم می‌کند (مفصل...، ۷۲): ۱- جمله اسمیه ۲- جمله فعلیه ۳- جمله ظرفیه. سپس هر کدام از این اقسام را چنین تعریف می‌کند:

- جمله اسمیه: جمله‌ای است که با اسم شروع می‌شود. مثل: زیدٌ قائمٌ؛ هیئات العقیقُ.

- جمله فعلیه: جمله‌ای است که با فعل شروع می‌شود. مثل: قامَ زیدٌ؛ ضَرَبَ اللصُّ؛ كانَ زیدٌ قائماً.

- جمله ظرفیه: جمله‌ای است که با ظرف و جار و مجرور شروع می‌شود. مثل: أعندکَ زیدٌ؛ أ فی الدارِ زیدٌ. به نظر می‌رسد این تقسیم در صورتی صحیح است که «زید» فاعل ظرف و جار و مجرور باشد نه فاعل «استقرار محذوف». چون در این صورت جمله، فعلیه خواهد بود و نیز اگر محذوف را «مستقر» بگیریم، در این صورت جمله اسمیه خواهد بود.

به طور کلی نحویان قدیم در تقسیم جمله دو مسأله را مطمح نظر قرار داده‌اند: ۱- نوع واژه‌ای که جمله با آن شروع شده است ۲- نقش آن واژه در اسناد. واژگان را هم به سه بخش: اسم، فعل و حرف تقسیم نموده‌اند و از آنجا که اسناد به حرف تعلق ندارد، حرف از دائرة تقسیم بندی جمله خارج می‌شود؛ لذا جمله‌ای به نام جمله حرفیه وجود ندارد. بدین ترتیب پایه‌های تقسیم جمله نزد نحویان قدیم در دو نوع اسمیه و

فعلیه منحصر است و هر تلاش دیگری برای ایجاد جمله‌ای از نوع سوم یا نوع چهارم در درون این چارچوب فقط انشعابی است که می‌توان آن را به یکی از این دو جمله باز گرداند؛ همچنانکه می‌توان جمله ظرفیه را بنا بر تقدیر به جمله اسمیه یا جمله فعلیه باز گرداند و یا جمله شرطیه را می‌توان به جمله فعلیه ارجاع داد.

انواع جمله نزد زبان‌شناسان معاصر عرب

پژوهشگران معاصر معتقدند که نحویان قدیم آنچنان که باید به جمله اهتمام نورزیده‌اند؛ به همین جهت از مطالعات روشمند نحوی دور شده‌اند. اینان معتقدند که جمله عربی نیاز به تقسیم‌بندی مجدد و بازنگری دارد. البته تلاشهای این پژوهشگران هم در تقسیم جمله و تعیین انواع آن به سبب تباین و تنوع معیارهایشان در تعریف جمله و اهدافشان در پژوهش، متفاوت است. گروهی از آنان تقسیمشان را از جمله بر اساس اسناد قرار داده‌اند. به باور این گروه اگر ترکیبی خالی از اسناد باشد جمله محسوب نمی‌شود. در رأس این افراد می‌توان به مهدی مخزومی اشاره کرد. او معتقد است (فی النحو... قواعد و تظییق، ص ۸۶) که «تقسیم جمله باید بر اساس مسند باشد نه مسندالیه؛ زیرا اهمیت خبر یا گفتار بر نقش مسند و دلالت آن مبتنی است». به اعتقاد مخزومی جمله از حیث ویژگی مسند بر سه قسم است (همان، ص ۸۶):

- ۱- جمله فعلیه: جمله‌ای که مسند در آن بر تغییر و تجدد دلالت می‌کند؛ مثل: قام خالد (خالد برخاست)، يقوم خالد، خالد يقوم (خالد بر می‌خیزد)^۱ و إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (آنگاه که آسمان شکافته شود).
- ۲- جمله اسمیه: جمله‌ای که مسند در آن بر دوام و ثبات دلالت می‌کند؛ به عبارت دیگر مسند در آن فعل نیست؛ مثل: محمد أخوك (محمد برادر توست)، الحديد معدن (آهن فلز است).

۱- به اعتقاد مخزومی دو جمله (يقوم خالد) و (خالد يقوم) هر دو فعلیه هستند. چون چیزی جدید چیز تقدیم مسندالیه در آن رخ نداده است و تقدیم مسندالیه نیز طبیعت جمله را تغییر نمی‌دهد جز برای اهتمام.

۳- جمله ظرفیه: جمله‌ای که مسند در آن یا ظرف باشد یا با ادات به ظرف اضافه شده باشد؛ مثل: عند زید قلم (زید قلمی دارد)، امامک عقبات (پیش روی تو موانعی است)، أفي الله شكاً (آیا در وجود خداوند تردید است؟).

مخزومی با منہم کردن قدما به جهل و آشفتگی در این باره در صدد برآمده تا تصویری جدید از جمله ارائه دهد؛ اما او هم در همان مسیر پیشینیان حرکت کرده است. در واقع کلیه اضافاتی را که مخزومی در تقسیم جمله ارائه داده، برخی از نحویان قدیم در طرح آنها پیشگام بوده‌اند؛ به عنوان مثال در خصوص جمله فعلیه، مخزومی تعریف قدما را به سادگی رد می‌دهد و معتقد است که قدما صرفاً بر اساس معیارهای شکلی محض میان جمله اسمیه و فعلیه تفاوت قائل شده‌اند و جملاتی نظیر: خالد يقوم را اسمیه نامیده‌اند. مخزومی این جمله و نظایر آن را فعلیه دانسته و تقدیم فاعل بر فعلش را مجاز می‌شمارد؛ حال آن پیش از او نحویان کوفی و نیز اخفش این مسأله را عنوان کرده بودند (ری: ابن هشام، ۱۲۰۱).

مخزومی مدعی است که واقعیت زبانی نظر او را تأیید می‌کند و دیدگاه‌هایش با توصیف‌گرایی مطابق است. او همچنین ترکیبی را که در آن اسنادی وجود نداشته باشد «الگوی ویژه» می‌نامد. همانند اسلوب ندا؛ چنانکه می‌گوید (فی النحو...: نقد و توجیه، ص ۳۱۱): «خلاصه سخن من این است که ندا نه جمله فعلیه است و نه جمله غیراسنادی؛ بلکه مرکب لفظی است که همانند اسماء اصوات برای رساندن و ابلاغ نیاز یا دعوتی به منادا به کار می‌رود».

در تقسیم‌بندی دیگری، برخی زبان‌شناسان چون عبدالرحمن ایوب بدون در نظر گرفتن عامل، جمله را به دو دسته اسنادی و غیر اسنادی تقسیم نموده‌اند و گفته‌اند که جملات اسنادی بر دو قسم فعلیه و جمله اسمیه منحصرند؛ اما جملات غیر اسنادی شامل جمله ندا و جمله نعم و بنس و جمله تعجیبه هستند. ایوب معتقد است ادراست تقدیه... ص ۱۵۹ که «جملات اسنادی را نمی‌توان به صرف تأویل به عبارتهای فعلی، جمله فعلیه محسوب کرده، مسأله‌ای که او را به این گفته وا داشته، پرهیز از تأویل و تقدیری است که نحویان قدیم در این گونه اسلوبها به آن متوسل می‌شدند. شایان ذکر

است که ایوب خود را از نحله زبان‌شناسان ساختگرا می‌داند.

از دیگر دستوریان جدید عرب، محمد حماسه عبداللطیف نیز بر همان معیار، جمله را به سه بخش تقسیم می‌کند (العلامة الإعرابية...، صص ۱۱۰-۷۸):

- ۱- جمله‌های تام اسنادی: که شامل جمله اسمیه، جمله فعلیه و جمله وصفیه (اسم فاعل، صفت مشبیه، صیغه مبالغه، اسم مفعول، اسم مرفوع یا ضمیر منفصل رفعی) است.
 - ۲- جمله موجز: جمله‌ای است که در آن عنصری از عناصر اسناد ذکر می‌شود و عنصر دوم وجوباً یا غالباً محذوف است و شامل جمله فعلیه موجزه^۱ و جمله اسمیه موجزه^۲ و جمله جوابیه موجزه (نعم یا لا) است.
 - ۳- جمله‌های غیراسنادی: شامل جمله حالیه، جمله تعجیبیه، جمله مدح و ضم، جمله ندائیه، جمله قسم، جمله تحذیریه و اغرائیه.
- دستوریان با معیارهای دیگر هم، انواع جمله را نشان داده‌اند که به میزان تقسیم بندی‌های فوق، مورد توجه نبوده است.

ساختار جمله

زبان‌شناسان معاصر در بررسی ساختار جمله عربی با تکیه بر دو روش توصیفی و گشتاری، مباحثی قابل توجه مطرح کرده‌اند که در زیر علاوه بر معرفی اجمالی این دو روش، به طور گزینشی به برخی از این مطالعات اشاره می‌شود.

۱- روش توصیفی

زبان‌شناسی توصیفی که زبان‌شناسی ساختگرا نیز نامیده می‌شود، یکی از روشهای

۱- جمله فعلیه موجزه شامل هر فعلی است که فاعل آن به طور وجوبی از دید نحویان مستتر است.

۲- جمله اسمیه موجزه شامل هر اسمی است که به هنگام ذکرش معنایی مستقل را برساند که سکوت بعد از آن جایز باشد؛ به عنوان مثال: اسم مرفوع بعد از لولا امتناعیه (به شرط اینکه همراه با این اسم معنایی مستقل را برساند) لولا فضل الله علیک و رحمة

زبان‌شناسی نوین است که در دهه‌های میانی قرن بیستم در پژوهش‌های زبان‌شناختی اروپا و آمریکا حاکم بود. این روش را در اوایل سده بیستم زبان‌شناس سویسی، فردینان دوسوسور، پایه‌گذاری کرد. طرفداران نظریه توصیفی از منظر صورت، ساختار و شکل به زبان می‌نگریستند و دیدگاهی تحلیلی برای رسیدن به سازه‌های اصلی و ترکیب عناصر زبان به کار می‌گرفتند. توصیف‌گرایی در پژوهش‌های زبان‌شناسی نوین، شیوه‌ای است که به دور از تعلیل و تقدیر در تحلیل پدیده‌ی زبانی به مطالعه و توصیف زبان می‌پردازد. این شیوه هنگامی در زبان عربی به طور جدی و آشکار پذیرفته و به کار گرفته شد که زبان‌شناسان جدید عرب در صدد برآمدند تا نحو عربی را از افکار فلسفی و منطقی و مباحثی چون اصل علت، عامل و معمول، تقدیر و ... برهانند و میان میراث عظیم عرب و نظریه‌های زبان‌شناسی نوین ارتباط برقرار کنند و آثار قدما را در پرتو روشهای نوین، بازنگری کنند.

رویکردهای زبان‌شناسان معاصر در بررسی نحو عربی مطابق با روش توصیفی در دو زمینه خلاصه می‌شود:

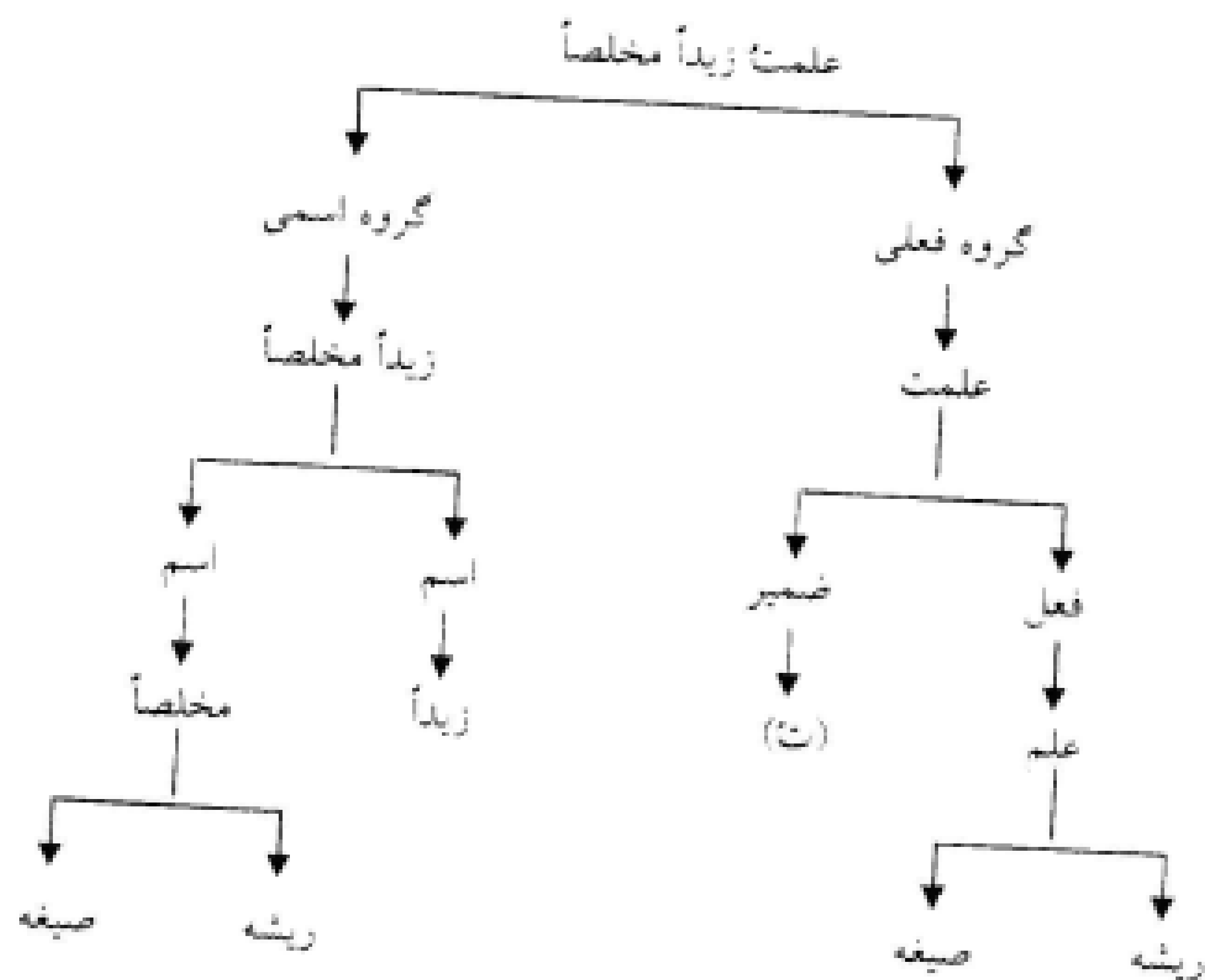
- ۱- مکتب تحلیل ساختاری
- ۲- آمیزش میان مقولات توصیف‌گرایان و دستاوردهای مکتب بافتی «فرث» (روش توصیفی - نقشی).

۱-۱- مکتب تحلیل ساختاری

شیوه تحلیل به سازه‌های بلافصل، یکی از اصول تحلیل است که به مدت چندین سال میان زبان‌شناسان اروپایی و آمریکایی رایج بوده است. نحو در چارچوب این روش صورتی، توصیف عینی روابط موجود میان عناصر زبانی در جمله است که با کنار گذاشتن معنا و عناصر روانی و اجتماعی همراه است. این شیوه، جمله را خطی افقی از واژگان نمی‌داند، بلکه آن را ساختاری مبتنی بر طبقات می‌داند که هر لایه از آن، زیر لایه‌ای بزرگتر قرار دارد، بگونه‌ای که ابتدا جمله به دو سازه تقسیم می‌شود و هر سازه

نیز به دو سازه، تا این که به کوچکترین واحد یعنی تکواژ می‌رسد که غیرقابل تقسیم به واحدهای کوچکتر معنادار است. شیوه تحلیل به سازه‌های بلافصل، فقط به تقسیم و تصنیف محدود نیست، بلکه تلاش می‌کند تا روابط موجود میان سازه‌های بلافصل را هم در جمله درک کند. این روابط دو نوع است:

- الف) روابط همنشینی که بین تکواژهای یک جمله برقرار است.
 ب) روابط جانشینی که بین تکواژهایی که احتمال دارد جایگزین همدیگر شوند، برقرار می‌شود (نحله، ص ۳۱). در این روش جمله‌ای چون علمت زیداً مخلصاً را می‌توان به صورت نمودار درختی زیر نمایش داد:



نحویان معاصر عرب از دستاوردهای این مکتب در مطالعات نحوی خویش بهره جستند. از جمله این افراد می‌توان به عبدالرحمن ایوب در کتاب *دراسات نقدیة فی النحو العربی* اشاره کرد. ایوب در این کتاب درصده است (صص ۱۲۶-۱۲۵) تا به جای تعلیلات فلسفی و تحلیلات جزئی و منطقی نحو سنتی، تحلیل ساختاری را جایگزین کند. او در باب جمله می‌کوشد تا ابتدا دلالت جمله را تعیین کند که آیا مراد از جمله

«رویداد گفتاری» است یا مراد «الگوی نحوی» است که در قیاس با آن جمله‌های واقعی زبان ساخته می‌شود؛ به عنوان مثال ترکیب «ابتدا + خبر» الگوی جمله اسمیه را توصیف می‌کند؛ در صورتی که عبارتی چون: «محمد قائم» مثال واقعی الگوی فوق‌الذکر است؛ بنابراین وی بر نحویان عرب ایراد می‌گیرد که میان الگوی نحوی و رویداد گفتاری با به عبارتی میان «الگو» و «واقعیت» تمایزی قائل نشده‌اند.

اما به نظر می‌رسد واقعیت چنانکه او می‌گوید، نیست. شاید ایوب این مسأله را در نظر نگرفته که بسیاری از مثالهایی که نحویان در آثارشان به کار می‌بردند، همانند «ضرب زیداً عمراً» یا «قام زید» و غیره به منزله الگوهای نحوی هستند که در قیاس با آنها، جمله‌های دیگر ساخته می‌شوند؛ به عبارت دیگر عنصر انتزاع یا به تعبیر ایوب، «الگوهای نحوی» در نحو قدیم عرب به صورت «مثال انگوها» وجود دارد.

ایوب موضع نحویان را در خصوص رابطه اسنادی بررسی کرده، نتیجه می‌گیرد که اندیشه نحویان و اهل بلاغت بر این اساس بوده که فعل و خبر همیشه مسند و فاعل و مبتدا همواره مسندالیه واقع می‌شود. او معتقد است (همان، ص ۱۵۱) که این تقسیم بندی درست نیست و برای این منظور جمله زیر را مثال می‌زند: «أ قائم محمد؟» (آیا محمد ایستاده است؟) و عنوان می‌کند در صورتی که کلمه (قائم) را مبتدا و کلمه (محمد) را فاعل بگیریم در این صورت، جمله دارای دو مسندالیه خواهد بود و اگر گفته شود (محمد) سد مسد خبر است و بدان جهت مسند است، در این صورت اقتضا می‌کند که کلمه (محمد) در یک زمان هم مسند و هم مسندالیه قرار گیرد.

به باور ایوب، نحویان، تعریف خویش را از جمله بر اساس قضایای منطقی ارائه داده‌اند. اصطلاحاتی چون: مسند و مسندالیه و رابطه اسنادی، اصطلاحاتی هستند که به اعتقاد وی، نحویان آنها را از منطق ارسطو گرفته‌اند؛ اما ظاهراً ارسطو در تعریف خود از جمله این دو اصطلاح (مسند و مسندالیه) را به کار نبرده، بلکه در تعریف وی درباره جمله چنین آمده است که «جمله قسمتی از کلام است که متضمن معنایی باشد. برای برخی از اجزای آن نیز به اعتبار لفظ، معنایی مستقل وجود دارد، اگرچه بیانگر حکمی هم نباشد» (راجحی، ص ۱۰۰). البته شاید دو اصطلاح مسند و مسندالیه برگردانی از

بنیانگذاران بلاغت و نحو برای دو واژه «موضوع» و «محمول» در منطق ارسطو باشد که به حوزه مباحث نحوی راه یافته است. بدین ترتیب ایوب بر اساس پابندی‌اش به روش ساختاری و رد معیار معنا، پدیده‌هایی چون تقدیر، علل، اعراب و بناء و غیره را که نحویان قدیم بدان قائل بودند، نمی‌پذیرد. او روشی که برای نقد اندیشه نحویان عرب اتخاذ کرده، صرفاً ساختارگراست و به همین دلیل، درکی جدید از زبان ارائه نمی‌کند؛ چنانکه ایوب در کتاب خود فقط به نقد معیارهای سنتی عرب اکتفا کرده و جایگزینی برای نحو سنتی ارائه نداده است.

اما طرح چنین مباحثی از عبدالرحمن ایوب گامی مهم بود که برای ارتقاء دانش زبان‌شناسی عربی برداشته شد. افزون بر ایوب زبان‌شناسانی دیگر نیز در حوزه زبان‌شناسی نقش‌گرا به طرح موضوع مبادرت کردند. از جمله این افراد می‌توان تمام حسان، کمال بشر و محمود السعمران را نام برد. کسانی که توانستند با تألیفات خویش درباره توصیف‌گرایی توجه همگان را به بازنگری و بازخوانی نحو عربی در چارچوب پژوهش‌های توصیفی جلب کنند.

۱-۲- رویکرد توصیفی نقش‌گرا^۱

نماینده این رویکرد در زبان عربی تمام حسان است. او در کتاب *اللغة العربية: معناها و مبناها*، به تدوین الگویی کامل برای توصیف میراث سنتی عرب مبتنی بر نظریات نوین زبان‌شناسی پرداخته است. موضوع آخص این کتاب، معناست. او در این کتاب می‌نویسد (ص ۹۱) «هدف و موضوع اول و آخر مطالعات زبانی باید معنا و چگونگی ارتباط آن با اشکال مختلف تعبیر باشد».

حسان در این خصوص متأثر از نظریه «بافت موقعیت» فرث است که برای آن

۱- در مورد نحو نقش‌گرا به طور خلاصه می‌توان گفت که از شاخه‌های زبان‌شناسی نوین در بررسی کلام به شمار می‌رود. شیوه‌ای است که روابط سازه‌های اصلی را در جمله بر اساس نقش‌هایی که هر سازه بر حسب ارتباطش با سازه‌های بعدی و قبلی ایفا می‌کند، تفسیر می‌کند.

اصطلاح «مقام» را وضع می‌کند و آن را در مقابل «بافت زبانی» که اصطلاح «مقال» را برای آن بر می‌گزیند، قرار می‌دهد (نخسه، ص ۵۸). تحلیل او از سطوح نحوی مبتنی بر اندیشه‌ی تعلیق است که آن را از عبدالقاهر جرجانی اخذ کرده است. اندیشه‌ی تعلیق بر روابط بافتی و شبکه‌ای از قرینه‌های لفظی و معنوی مبتنی است.^۱ از نظر حسان قرینه‌های لفظی و معنوی باید منسجم باشند؛ بدین معنا که معنای نحوی را قرینه‌ای واحد آشکار نمی‌کند، حتی اگر این قرینه بسیار حائز اهمیت باشد، بلکه قرینه‌ها به طور دسته‌جمعی و با مشارکت هم، معنا را در جمله بیان می‌کنند (اللغة العربیة... صص ۱۹۲ و ۲۰۷).

حسان این مسأله را با مثال «أكرم زيداً محمداً» (زید محمد را تکریم کرد) تبیین می‌کند و یادآور می‌شود که کلمه (زید) فاعل است و قرینه‌های آن عبارتند از «القرائن النحویة و اطراح العامل و الإعرابین المحلی و التقدری». صص ۵۲-۵۱):

۱- اسناد: (قرینه معنوی)

۲- ساخت: به ساخت اسم وابسته است (قرینه لفظی)

۳- علامت اعرابی: چون مرفوع است (قرینه لفظی)

۴- تضام: هر فعلی مستلزم فاعلی است (قرینه لفظی)

۵- رتبه: متأخر از فعل است (قرینه لفظی).

همچنین قرائن زیر دلالت می‌کنند که کلمه (محمداً) مفعول به است:

۱- ساخت: اگر جزء اسماء نبود، شایسته مفعولیت نبود (لفظی)

۶- قرینه‌های معنوی نزد تمام حسان عبارتند از:

- قرینه اسناد: یعنی رابطه بین مبتدا و خبر، بین فعل و فاعل و نائب فاعل - قرینه تخصیص: مثل تعدیه در مفعول به، معیه در مفعول معه و ظرفیه در مفعول فیه...

- قرینه نسبت: و آن معانی حروف جر است که به واسطه آن معانی الفعال به اسماء نسبت داده می‌شود.

- قرینه تبعیت: مثل: نعت، تاکید، عطف، بدل

- قرینه مخالفه: مثل منصوباتی که با مرفوع شدنشان معنا تغییر می‌کند.

قرینه‌های لفظی عبارتند از:

۱- علامت اعرابی ۲- رتبه ۳- صیغه ۴- مطابقت ۵- ربط ۶- تضام (پیوستگی) ۷- ادات ۸- آهنگ و موسیقی

(ر.ک: حسان، اللغة العربیة: معانها و مبناها، صص ۲۰۴-۱۹۰).

- ۲- تعدیه: از طریق این رابطه به وجود مفعول^۱ به پی برده می‌شود (معنوی)
- ۳- علامت اعرابی: اگر منصوب نبود، مفعول^۲ به نبود (لفظی).
- تعام حسان معتقد است نظریه و الگویی که در این کتاب ارائه کرده است به دلایلی بر نحو سنتی و نیز بر نظریات غربی در این زمینه ترجیح دارد؛ زیرا اولاً بر استقرار زبان عربی بنا شده و ثانیاً نحو را از استثناءات و مواردی که مورد شکایت نحویان است، می‌رهاند؛ به همین روی، اقدامی برای اصلاح نحو به شمار می‌رود.

۲- رویکرد زایشی-گشتاری

این نظریه همراه با نام نوآم چامسکی است. چامسکی به جهانی بودن زبان باور دارد؛ به همین سبب در صدد برآمد تا نظریه‌ای وضع کند که بتوان آن را بر همه زبانهای دنیا به کار برد. بنابراین چامسکی نظریه خود را نظریه‌ای جهانی می‌داند.

علما و پژوهشگران بر اهمیت رویکرد گشتاری در پژوهشهای زبانی به طور عام و پژوهشهای نحوی به طور خاص تأکید دارند. جان لاینز می‌گوید (لیونز، ص ۳۲): «نحو گشتاری بهترین نظریه‌ای است که تا کنون برای توصیف ترکیب زبان بشری و تفسیر آن به گونه‌ای روشمند، ظهور کرده است».

چامسکی نظریه نخستش را در سال ۱۹۵۷م در کتاب ساختهای نحوی^۱ ارائه نمود. در سال ۱۹۶۵م کتابی دیگر با عنوان جنبه‌های نظریه نحو^۲ به صورتی دقیق و با اصلاحاتی عمده تدوین کرد. در دو دهه اخیر یعنی سالهای ۱۹۸۰م و ۱۹۹۰م چامسکی باز هم در نظریه خود تغییرات و اصلاحاتی مهم صورت داد و بر این پایه، نظریه حاکمیت و مرجع‌گترینی^۳ را ارائه نمود. وی در سال ۱۹۵۵م نیز نظریه‌ای به نام برنامه^۴ کمینه گرا^۴ که چهره‌امروزین بدنه اصلی دستور زایشی-گشتاری است، ارائه نمود.

1 - Syntactic Structures
 2 - Aspects of the theory of syntax
 3 - Government binding grammar
 4 - The minimalist

اگر چه دستور زایشی از آغاز شکل‌گیری آن، در نیمه پنجاه میلادی تا کنون دستخوش دگرگونی‌هایی فراوان شده، در چند خصیصه همچنان ثابت مانده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- ۱- پایداری آن به فلسفه و تفکر عقل‌گرایی
 - ۲- تمایز قائل شدن بین دانش زبانی و تبلور و بالفعل شدن آن
 - ۳- باور داشتن به استقلال و جدا بودن بخشهای تشکیل دهنده نظام زبان، شامل بخش نحو، بخش واژگان، بخش واجی و بخش معنا
 - ۴- نحو وسیله‌ای برای تولید جملات صحیح در زبانی مشخص است، در عمل بیشترین توجه دستور زایشی به حوزه نحو معطوف بوده، از این رو باید گفت که این دستور، جمله‌محور است (رک: دیرمقدم، صص ۲۴-۱۸)
 - ۵- بررسی جمله از دو جنبه یعنی ژرف ساخت و روساخت که اولی بیانگر اندیشه و دومی بیانگر شکل فیزیکی آن به اعتبار آواهای ملفوظ است؛ بنابراین مفاهیم ژرف‌ساخت و روساخت در این دستور به ترتیب برای جمله زیرین و صورت عادی جمله به کار می‌رود (مشکوه اندینی، ص ۱۶۷).
- در میان زبان‌شناسان معاصر عرب، تعدادی از آنان از مکتب زایشی - گشتاری جامسکی و رویکردهای ناشی از آن متأثر شده‌اند، از برجسته‌ترین این افراد می‌توان میشل زکریا، عبدالقادر الفهری، مازن الوعر و علی الخولی را نام برد. در چارچوب این پژوهش و برای اجتناب از گسترده شدن بحث، به طور مختصر به تلاشهای میشل زکریا و فهری در باب جمله پرداخته خواهد شد.
- میشل زکریا کتابهایی متعدد را در زمینه زبان‌شناسی گشتاری تألیف کرده است؛ اما آنچه از تألیفات وی مطمح نظر ماست، بحثهایی است که وی تحت تاثیر زبان‌شناسی گشتاری در باب جمله انجام داده است؛ بنابراین تلاشهای او را در این زمینه از خلال کتابش یعنی *الأسنیه التولیدیة و التحویلیة و قواعد اللغه العربیة* بررسی خواهیم کرد.
- زکریا در این کتاب، ابتدا خطوط اساسی روش زایشی - گشتاری را بیان می‌کند، سپس به بررسی جمله ساده در زبان عربی می‌پردازد. جمله از نظر او فقط یک نوع

است و آن هم جمله فعلیه است (زکریا، ص ۲۵). او به عنوان مثال دو جمله زیر را بررسی می‌کند:

الف: أكلَ الرجلُ التفاحَةَ ب: الرجلُ أكلَ التفاحَةَ

و عنوان می‌کند که بین این دو، روابط تنگاتنگی وجود دارد؛ یعنی یک رابطه گشتاری این دو جمله را به هم ربط می‌دهد و ژرف ساخت هر دو جمله نیز یکی است؛ بنابراین وی قاعده بازنویسی جمله در ژرف ساخت را به صورت زیر پیشنهاد می‌کند:

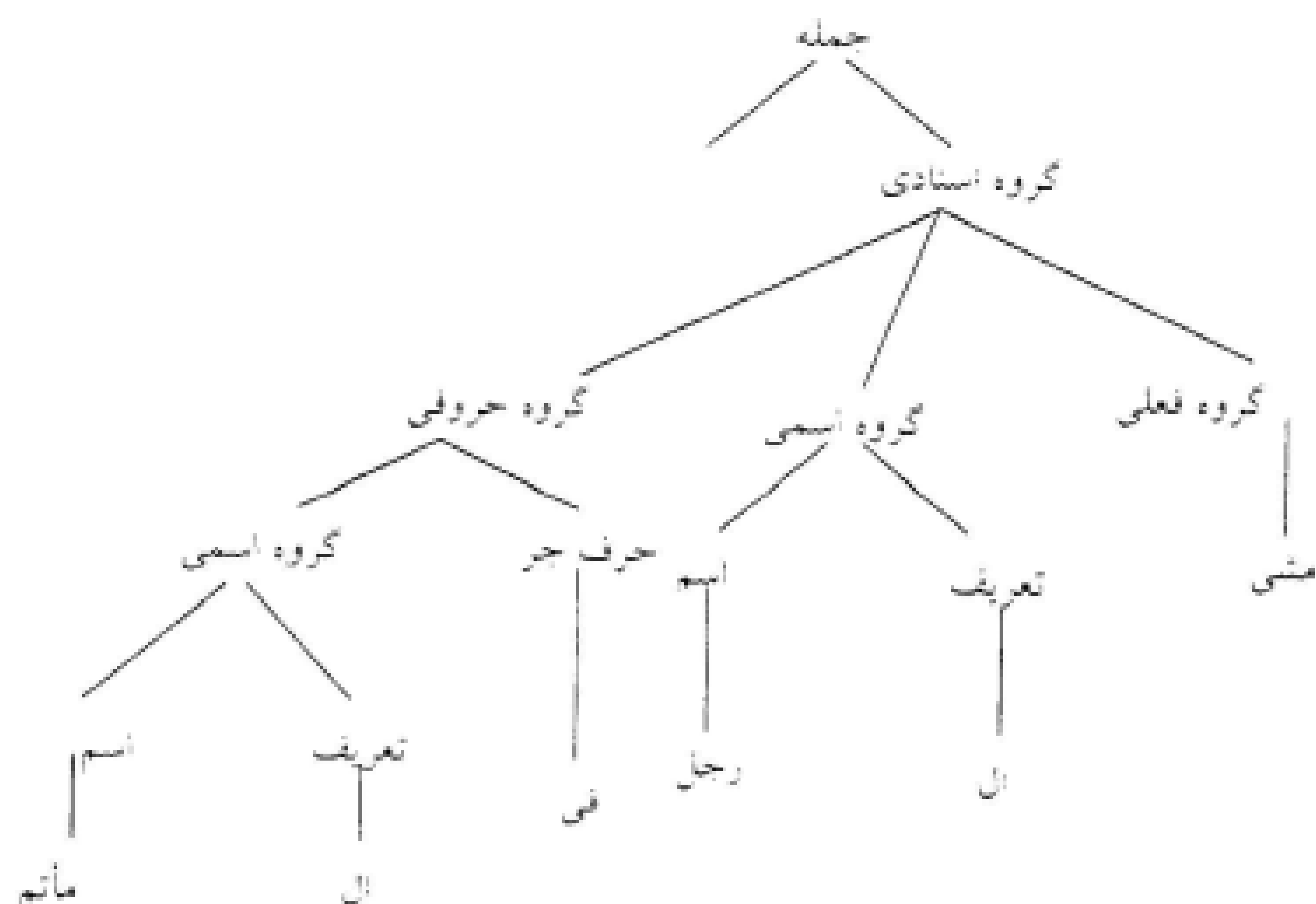
جمله ————— فعل + اسم (فاعل) + اسم (مفعول)

او برای انتخاب احتمال مناسبتر، به بررسی قضیه رتبه در جمله عربی می‌پردازد و معتقد است که قاعده: ف (فعل) + فا (فاعل) + مفع (مفعول)، ترتیب اساسی عناصر زبانی در ژرف ساخت است و این ترتیب، ترتیبی آزاد و اختیاری نیست؛ در صورتی که برخی پژوهشگران معتقدند که ترتیب عناصر جمله عربی، ترتیبی اختیاری و آزاد است. زکریا برای اثبات این مدعا دلایلی مختلف می‌آورد، از جمله اینکه، ترتیبهای دیگر، نیاز به ضوابط و گشتارهای اضافی دارند؛ بنابراین به اعتقاد وی بهتر است که به اصل اقتصاد در قواعد پایبند باشیم و قاعده‌ای را انتخاب کنیم که گشتارهای کمتری دارد (همان، ص ۲۹).

مؤلفه‌های جمله نزد زکریا مبنی بر دو رکن است: گروه اسنادی و گروه متممی؛ گروه اسنادی به صورت زیر بازنویسی می‌شود (همان، صص ۶۴-۴۵):

گروه اسنادی ————— گروه فعلی + گروه اسمی + گروه اسمی + گروه حرفی
فعل + فاعل + مفعول + جار و مجرور

در گروه اسنادی، گروه حرفی رابطه تنگاتنگی با فعل دارد و در نهایت به گروه اسنادی باز می‌گردد و براحتی می‌توان گشتار انتقال اسم مجرور به حرف جر را به جایگاه ابتدا اعمال کرد و در جایگاهی که اسم مجرور از آن منتقل شده ضمیری را بر جای گذاشت که به آن اسم باز می‌گردد؛ به عنوان مثال جمله: «مشى الرجل فى المأتم» با اعمال گشتار و انتقال گروه اسمی به جایگاه ابتدا جمله «المأتم مشى الرجل فيه» را می‌توان به صورت نمودار درختی زیر نشان داد:



اما گروه متممی متشکل از عناصری است که مستقیماً با فعل در ارتباط نیستند، بلکه به کل جمله باز می‌گردند و اسم مجرور را در گروه متممی نمی‌توان با برجای گذاشتن ضمیر در موضع آن به جایگاه ابتدا انتقال داد؛ به عنوان مثال در آیه: **فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ** (قصص: ۷۹) جار و مجرور (فی زینته) گروه متممی است، چون حال واقع شده است و غالباً «حال»، آن است که فضله باشد. به همین سبب جایز است گفته شود: **فی زینته خرج علی قومه**. بدون آنکه ضمیری را در جایگاه منقول منه بر جای گذارد، اما جار و مجرور (علی قومه) از ارکان اسناد است؛ چون متعلق به فعل (خرج) می‌باشد. به همین سبب جایز است با گذاشتن ضمیر در موضع منقول منه گفته شود: **القوم خرج عليهم فی زینته**.

زکریا سخنتش را دربارہ جمله با بررسی موضوع نعت خاتمه می‌دهد. وی معتقد است (همان، ص ۹۷) که نعت، عمل فعل را در جمله انجام می‌دهد. از مثالهایی که بدین منظور می‌آورد، جمله **«جاء الرجل الفاتل زیداً»** است که ژرف ساخت آن بدین گونه

است: «جاء الرجل الذي قتل زيدا». با تاکید بر این که «الف و لام» در (القاتل) به معنای (الذي قتل) است. وی با آوردن مثالهای مختلف (ری: همان، صص ۹۹-۱۰۰) نشان می‌دهد که نعت، همان توزیع فعل را در بر دارد و نیز مخالف با اسم عمل می‌کند. هر چند با «ال» تعریف هماهنگی دارد و از لحاظ ظاهری برخی از جایگاههای ارجاعی به اسم را در جمله اشغال می‌کند؛ بنابراین بعد از تثبیت عمل فعلی نعت، وی قاعده بازنویسی گروه اسنادی را توسعه می‌دهد تا نعت را نیز در برگیرد (همان، ص ۹۷):

الف) گروه اسنادی - گروه فعلی + گروه اسمی + گروه اسمی + گروه حرفی

ب) گروه فعلی ——— زمان + فعل + صفت

زکریا در مبحث مورد نظر به بررسی برخی از جملاتی می‌پردازد که به اعتقاد وی ظاهراً در بردارنده فعل و نعت نیستند؛ همانند: «الرجل في الدار». کو در تحلیل و تفسیر این گونه جملات می‌گوید (همان، ص ۱۰۸): «این گروه از جملات در روساخت *تکتم* وجود دارند و هر یک از این گونه جمله‌ها در ظرف ساخت با ساختارهایی متفاوت روبه‌رو هستند و این ساختار با ساختار دیگر جملات عربی از حیث اینکه به واسطه قاعده بازنویسی جمله تشکیل می‌شود، تفاوتی ندارد، فقط تفسیر این گروه نیز جملات به اجرای گشتار حذف گروه فعلی نیاز دارد؛ زیرا این گروه فعلی در روساخت *تکتم* به جملات ظاهر نمی‌شود، چنانکه گفته می‌شود این گروه فعلی دارای مشخصه [+ وجود] است.

اما اشکالی که در فصل مربوط به نعت می‌توان بر زکریا وارد کرد، آن است، بجهت وی نعت را وصف به شمار آورده و فعل را از آن مشتق کرده است. در صورتی که نعت غیر از وصف است، چون وصف در اصطلاح نحویان بر مشتقاتی چون اسم فاعل، اسم مفعول و صفت مشبیه اطلاق می‌گردد. این باور در میان نحویان نیز وجود نداشته که بتوان چیزی را از نعت مشتق کرد، بلکه اصل مشتقات یا فعل است یا مصدر.

اما عبدالقادر الفاسی الفهری از دیگر زبان‌شناسان معاصر است که متأثر از مکتب زایشی - گشتاری در صدد توصیف مجدد زبان عربی برآمده است. اصول و دیدگاههایی که فهری در توصیف نحو عربی اتخاذ کرده، برگرفته از «نظریه واژی - نقشی» برزین

است. در چارچوب این اصول، فهری قضیه‌ی رتبه را در جمله عربی بررسی قرار می‌کند. وی معتقد است که اصل رتبه در جمله عربی، قاعده‌ی زیر است:

ف + فا + مف + ۱ + مف + ۲.

فعل + فاعل + مفعول ۱ + مفعول ۲

بنابراین جمله برای او هم فقط به جمله فعلیه محدود می‌شود. او در خصوص جملاتی که در روساختشان، فعل ظاهر نمی‌شود، همانند «زیدُ أستاذُهُ»، «فی الدار رجلٌ»، فعل «کان» را به عنوان رابط در تقدیر می‌گیرد. او این فرض را «فرضیه‌ی رابطی» می‌نامد. این فرضیه بین جملات اسمیه و فعلیه اتحاد برقرار می‌کند. در واقع آن دو را به ژرف ساخت واحدی باز می‌گرداند. او جملات بدون فعل را همانند جملاتی می‌داند که فعل ربطی «کان» در آنها ظاهر شده است؛ بنابراین با پذیرش این فرضیه، فهری گروه اسمی بعد از «کان» را به اعتبار ویژگیهای اعرابی (چون مرفوع است) و رتبه‌ای (بعد از فعل واقع شده) و ارجاعی (چون فاعل صفت یا فاعل فاصله را به طور عام کنترل می‌کند) فاعل به شمار می‌آورد (فهری، صص ۱۳۵-۱۳۴).

فهری در چارچوب این فرضیه به پدیده‌ای روی می‌آورد که اصطلاح «تبشیر» (کانونی کردن) را بر آن اطلاق کرده است. «تبشیر فرایندی صوری است که به مقتضای آن انتقال مقولۀ بزرگتر مثل گروههای اسمی یا گروههای حرفی یا گروههای وصفی و... از مکان داخلی (داخل ج) به مکان خارجی (خارج ج) یعنی مکان کانون صورت می‌گیرد» (همان، ص ۱۱۴)؛ مثل: «إِذَاكَ نَعْبُدُ» (فاتحه: ۵)، «فی الدار وجدُّهُ». از مشخصه‌های «تبشیر» آن است که عنصر کانونی شده، آثار ضمیری را در جایگاه قبلی (داخل ج) بر جای نمی‌گذارد و همان اعرابی را که در جایگاه قبلی داشت، حفظ می‌کند. علاوه بر تغییرات رتبه‌ای که قبل از فعل صورت می‌گیرد و گشتار «تبشیر» آنها را به تصویر می‌کشد، تغییراتی نیز بعد از فعل صورت می‌گیرد و از لحاظ مکانی رتبه‌ی فاصله‌ها را تغییر می‌دهد که فهری به آن اصطلاح «زحلقه یا خفق» (قلب نحوی) اطلاق می‌کند (همان، صص ۱۲۳-۱۲۴) مثل:

«جاء البارحة كثير من الرجال» «جاء كثير من الرجال البارحة».

اما اگر گفته شود: «جاء كثيرُ البارحة من الرجال»^۳، جمله غیر دستوری خواهد بود. چون دو عنصر (کثیر) و (من الرجال)، دو عنصر بلافصل هستند. تفاوت میان (تبئیر) و (خفق) در تعدادی از ساختهای ظاهر می‌شود که در آنها نوعی تسویر (کمیت نمایی) وجود دارد؛ مثل: نفی، حصر، استفهام و متضمن الفاظی خاص همانند: شیء، أحد، قط و... یا سوره‌های خالی هستند. بنابراین سوره‌های خالی یا الفاظ خاص در ساختار کانونی شده، وارد نمی‌شوند؛ چون «کانون» مانع «تسویر» است. پس تسویر نفی به عنوان مثال فقط به کانون امتداد می‌یابد و از آن به عناصر داخل جمله تجاوز نمی‌کند؛ مثل:

۱- ما زیداً ضَرَبْتُ ۲- * ما زیداً ضربَ أحد ۳- * ما زیداً ضَرَبْتُ قطُّ

لذا دو جمله (۲) و (۳) غیر دستوری هستند؛ اما در جمله‌هایی که عناصر آنها جابه‌جا شده، مقدم شدن مفعول بعد از فعل، میدان تسویر را تغییر نمی‌دهد؛ مثل جمله‌های زیر:

۱- ما ضربَ عمرأ إلا زید ۲- ما ضربَ زیداً أحد ۳- أزيداً تضربُ ؟

در صورتی که این مسأله در جمله‌های کانونی شده ممنوع است؛ مثل: * أزيداً رأيتُ قطُّ؟ بدین ترتیب جمله فوق غیر دستوری است. بر این اساس، ترکیبهای خفق مسیر جمله‌های بسیط را طی می‌کند نه جمله‌های کانونی شده؛ مثل: هل رأی زیداً البارحة أحد؟ بنابراین قاعده خفق «تأثیر قابل ذکری در صورت منطقی جمله‌ها ندارد. به همین سبب می‌توان آن را قاعده‌ای الگویی محسوب کرد نه قاعده‌ای گشتاری» (همان، ص ۱۲۷).

فهری در ضمن پرداختن به موضوع رتبه، پدیده «تفکیک» را نیز بررسی قرار می‌کند. تفکیک به اعتبار جهت بر دو نوع است: تفکیک به سمت چپ جمله، همانند: (ضربتُ زید)، و تفکیک به سمت راست جمله، مثل (زید ضربتُ). تفکیک به سمت راست از طریق گشتار جابه‌جایی به وجود آمده، به گونه‌ای که این گشتار، عنصر مُفَكِّک (زید) را از مکان داخلی به مکان خارجی منتقل کرده و در مکان آن ضمیری بر جای گذاشته است (همان، صص ۱۲۹-۱۲۸). تفاوت میان «تبئیر» و «تفکیک» آن است که اولی مقید به

* - علامت فوق، دلالت بر ساخت غیر متعارف و نامألوف و غیر دستوری و نازیبای جمله دارد.

قیود اعرابی است؛ چون در آن شرط شده که مکان مقصد همان اعراب مکان مبدأ را داشته باشد. اما عنصر مفکک دائماً مرفوع است (همان، ص ۱۳۰).

از مسائل بنیادی در ترکیب جمله که فهری به آن پرداخته، پدیده مرجع‌گزینی است. او می‌گوید (همان، ص ۱۲۱): «زبانها با در نظر گرفتن رتبه سازه‌های اصلی داخلی جمله و مطابقت فعل و عدم مطابقت آن با فاعلش، در صفات، جنس، عدد و مسأله بروز ضمیر فاعل با مشخصه‌های اختیاری با هم اختلاف دارند». او معتقد است که بین این ویژگیها رابطه‌ای وجود دارد و نظریه «تطابق» و نظریه «عناصر تهی» طبقه‌بندی‌های ممکن را در زبانهای طبیعی مشخص می‌سازد.

اشکالی که فهری در صدد بررسی آن در زبان عربی به عنوان یکی از زبانهای طبیعی تابع قاعده (ف-فا-مف) است، در خصوص دو گروه از جملات مطرح است:
اول: شامل جملاتی چون:

- ۱- جاء
۲- جاء
۳- جاؤوا.

اشکال: شناخت طبیعت (الف) و (واو): ضمیر هستند یا علامت مطابقت میان فعل و فاعل.

دوم: شامل جملاتی چون:

- ۴- جاء الأولاد
۵- جاؤوا الأولاد
۶- جاؤوا هم بالغیمة

اشکال: امکان یا عدم امکان وارد کردن این علامت / (یا) ضمیر و فاعل ظاهر یا مستتر. فهری به این نتیجه می‌رسد که (واو) حرف مطابقت است نه ضمیر و بر اساس این تحلیل معتقد است (همان، ص ۱۳۲) که «بهر است از تصویری که برای تولید مثالهای فوق الذکر به بابهای «تأکید و بدل» متوسل می‌شود، چشم پوشی کنیم و عنصر مرفوع را از باب تفکیک بدانیم».

فهری مسائلی مختلف را در باب جمله در کتاب خود بررسی کرده است؛ اما به هر حال او در صدد آن است تا خوانندگان را آگاه سازد که در زبان‌شناسی نوین، مفاهیم و اصطلاحاتی وجود دارد که می‌تواند در زبان عربی و دیگر زبانها منطبق باشد. با این حال او در رد اقدامات قدما مبالغه کرده و دستاوردهای آنان را ناقص می‌داند. او بر این

باور است که نمی‌توان از این داده‌ها در ساخت نظریه زبان عربی استفاده کرد. به نظر نمی‌رسد که گفته او درست باشد، همانگونه که بسیاری از زبان‌شناسان معاصر نیز چنین عقیده‌ای دارند. نمی‌توان از دستاوردهای نحویان قدیم به طور کلی چشم‌پوشی کرد و آنها را کنار گذاشت، کما اینکه خود فهری نیز در این کتاب از مقوله‌های نحویان قدیم در جایگاههای مختلف استفاده کرده است.

نکته دیگر آنکه، فهری، اسم مرفوع بعد از «کان» را فاعل به شمار آورده، در صورتی که حکم به فاعل بودن اسم بعد از «کان» امری غیر دقیق است؛ چون فعلی که فاعل می‌گیرد، دلالت بر حدث و زمان دارد، در صورتی که «کان» ناقصه، دلالت بر حدث ندارد تا بتواند فاعل بگیرد، بلکه «کان» به عنوان فعلی ربطی، نقش نحوی دارد و در چنین ترکیبی، نقش و کارکرد فعلی ندارد.

نتایج

از مباحث مطرح شده در این مقاله می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

- میان دیدگاههای زبان‌شناسی نوین و میان اصول و ضوابط نحو قدیم عربی شباهتهایی وجود دارد. نظریه‌ها و مسائلی در میراث زبان عربی وجود دارد که امروزه هم به عنوان نوآوری در زبان به شمار می‌روند و این خود حاکی از آن است که میان زبان‌دانان در گذشته کسانی وجود داشتند که زبان را به صورت علمی مطالعه کرده‌اند و نظریاتی ارائه کرده‌اند که امروزه بعد از گذشت سالها به عنوان نظریه‌های جدید معرفی شده‌اند؛ اما این بدان معنا نیست که نحو عربی نیاز به توصیف جدید و بازنگری ندارد، بلکه تلاش برای مطالعه علمی و بازنگری در نحو عربی بسویزه در بررسی ساختار و نظام جمله علی‌رغم تفاوت دیدگاهها و رویکردها میان دستوریان معاصر جریان دارد، اما از آنجا که جستجو برای الگوهای مطالعه زبان عربی از منظر زبان‌شناسی جدید هنوز در آغاز راه قرار دارد و زبان عربی به عنوان شاخه‌ای از زبانهای سامی، نوعی نظام وزنی (متریک) است که با زبانهای هموندی هند و اروپایی متفاوت است، به نظر می‌رسد که دستوریان جدید عرب نتوانسته‌اند الگوهای جدید را مبنی بر مطالعات نوین، جایگزین

الگوهای سنتی کنند، بلکه غالب آنان گاه ناچار شده‌اند در همان راستای نحو سنتی گام بردارند. در این باره پیشنهاد می‌شود که پژوهشگر در توصیف زبان عربی میان دو رویکرد قدیم و جدید حرکت کند و در چارچوبی گام بردارد که از چندین روش از روشهای معروف در زبان‌شناسی تشکیل شده باشد، چرا که الگوی عربی در مسیر خویش همواره تنوع را حفظ کرده و فقط اعمال و اجرای الگویی خاص باعث ایجاد نقصان در توصیف و تحلیل می‌شود.

- زبان عربی را می‌توان در چارچوب نظریه جهانی نحو که چامسکی مدعی آن است، بررسی و مطالعه کرد، به شرط آنکه پژوهشگر، ویژگیهایی مشخص و متمایز که زبان عربی به آنها متصف است را در نظر قرار بگیرد.

- بحث (رتبه) مسأله‌ای اساسی در جمله عربی است که گذتارگرایان از مقولات نحویان در این موضوع استفاده کرده‌اند.

منابع

- ابن هشام، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، تحقیق: ح. الفاخوری، بیروت، دار الجیل، ط ۱، ۱۹۹۱ م.
- ابن یعیش، موفق اندین، شرح المفصل، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، دون تاریخ.
- آنیس، ابراهیم، من أسرار اللغة، القاهرة، مکتبة الأنجلو المصریة، ط ۶، ۱۹۷۸ م.
- أبوب. عبدالرحمن، دراسات نقدیة فی النحو العربی، الكويت، مؤسسة الصباح، بی تا.
- بلحیب، رشید، صوابط التقادیم و حفظ المراتب فی النحو العربی، منشورات کلیة الآداب و العلوم الإسانیة، ط ۱، ۱۹۹۸ م.
- بلومفیلد، لئونارد، زبان، ترجمه: علی محمد حق‌شناس، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ ش.
- حسان، تمام، اللغة العربیة: معناها و مبناها، دار الثقافة، ۱۹۹۴ م.
- «القرائن النحویة و اطراح العامل و الاعرابین المعنی و التقدری»، مجلة اللسان العربی، الرباط، مج ۱، ۱۹۷۴ م.
- خلیل، حلمی، العربیة و علم اللغة البنیوی: دراسة فی الفکر اللغوی العربی الحدیث، الاسکندریة، دار المعرفة الجامعیة، ۱۹۸۸ م.

- دبیرمقدم، محمد. زبان شناسی نظری: بیدایش و تکوین دستور زایشی، انتشارات سخن، ۱۳۷۸ هـ.ش.
- راجحی، عبده، النحو العربی و الدرس الحدیث، دار النهضة العربیة، ۱۹۸۶م.
- زکریا، میشل، الألسنیة التولیدیة و النحویة و قواعد اللغة العربیة، المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، ط ۲، ۱۹۸۶م.
- السامرائی، ابراهیم، الفعل: زمانه و أیینه، بیروت، ۱۹۸۰م.
- سیویه، الکتاب، تحقیق: عبدالسلام هارون، بیروت، دار الجیل، ط ۱، ۱۹۹۱م.
- الشاوش، محمد، «ملاحظات بشأن ترکیب الجملة فی اللغة العربیة»، أشغال ندوة اللسانیات فی خدمة اللغة العربیة، تونس، مرکز الدراسات، ۱۹۸۱ م.
- عبداللطیف، محمد حماسة، العلامة الاعرابیة فی الجملة بین القديم و الحدیث، کویت، مطبوعات الجامعة، ۱۹۸۴م.
- فاسی الفهری، عبدالقادر، اللسانیات و اللغة العربیة، منشورات عویدات، بیروت- پاریس، دار توفیق للنشر، ط ۱، ۱۹۸۵م.
- لیونز، جون، نظریة تشومسکی اللغویة، ترجمة: حلمی خلیل، الاسکندریة، ۱۹۸۵م.
- مخزومی، مهدی، فی النحو العربی: نقد و توجیه، بیروت، دار الرائد العربی، ط ۲، ۱۹۸۶م.
- فی النحو العربی: قواعد و تطبیق، بیروت، دار الرائد العربی، ط ۲، ۱۹۸۶م.
- مشکوه الدینی، مهدی، سیر زبان شناسی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ سوم، زمستان ۱۳۸۱ هـ.ش.
- نحلہ، محمود أحمد، مدخل إلى دراسة الجملة العربیة، دار النهضة العربیة، ۱۹۸۸م.